

# حضور نظامی آمریکا در آفریقا: انگیزه‌ها و اهداف

نویسنده: *السید خالد النزاعی*\*\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۲۰

مترجم: *رامین حسین آبادیان*\*\*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۵/۱۹

## چکیده

در اوایل قرن بیست و یکم، اغلب بحث‌ها روی سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا یا تحرکات این کشور در شرق آسیا متمرکز شده است. السید خالد النزاعی، اما روی سیاست‌های آفریقایی آمریکا تاکید دارد و معتقد است که ایالات متحده با هدف مهار چین و فرانسه، انتقال مواد پرسود اولیه از آفریقا به آمریکا و بالاخره به منظور رصد و مهار گروه‌های تروریستی فعال در منطقه، آفریقا را به عنوان منطقه‌ای بکر و موثر زیر نظر گرفته است. به باور نویسنده مقاله، فقط بحران مالی آمریکا بود که سکنه‌ای در این سیاست پدید آورد و بعد از آن همان سیاست‌ها به حیات خود ادامه داده‌اند.

واژگان کلیدی: آفریکام، بحران مالی، شورش قبیله طوارق، ایو - کام، تهدیدات تروریستی نوین

\* متخصص در مطالعات آمریکا و نویسنده چندین مقاله در مناسبات آمریکا / آفریقا

منبع: مجله روی الاستراتیجیه، جلد دوم، شماره دوم، سال ۲۰۱۴، صص ۹۶ - ۶۲

\*\* پژوهشگر متخصص در بررسی‌های جمعیت و توسعه

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی - اسرائیلیشناسی، سال هفدهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۵، صص ۱۴۰ - ۱۲۷.

برخلاف کشورهای اروپایی، ایالات متحده آمریکا به دلیل نداشتن تاریخ یا گذشته استعماری مشترک با قاره آفریقا از یک امتیاز ویژه برخوردار است؛ گذشته‌ای که خاطرات بدی را در تاریخ کشورهای اروپایی برجای گذاشته است. ممکن است ایالات متحده بر داشتن اصول مشترک با آفریقا تاکید داشته باشد، اما با این حال در شرایط کنونی منافع آمریکا به دیدگاه راهبردی و فراگیر این کشور، نیازهای اقتصاد ملی و همچنین تکمیل سیطره نظامی آن بر جهان گره خورده است. از همین روی، در این نوشتار تلاش شده است به مجموعه‌ای از سؤالات مهم پاسخ داده شود. از جمله مهم‌ترین این سؤالات می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد؛

یک. چگونه توجه آمریکا به قاره آفریقا جلب شد؟

دو. چه عواملی موجب شدند تا ایالات متحده آمریکا پس از سال‌ها نادیده گرفتن قاره آفریقا، به یک‌باره به این قاره روی آورد؟

سه. چه اهدافی برای فرماندهی نظامی آمریکا در قاره آفریقا تعیین شده‌اند؟

### توجه آمریکا به قاره آفریقا و علل آن

برخلاف دوران جنگ سرد که بیش از ۴۵ سال به طول انجامید، دوران نظام بین‌المللی جدید سرآغاز تفکر در بازگشایی صفحه‌ای نوین در روابط با قاره آفریقا شد؛ مساله‌ای که چند عامل در پدیدار شدن آن نقش داشتند.

#### یک. نظام بین‌المللی جدید و نشانه‌های سیاست خارجی آمریکا در قبال آفریقا

از زمان پیدایش دولت آمریکا در عرصه بین‌المللی تا زمان جنگ جهانی دوم، سیاست خارجی این کشور در قبال قاره آفریقا با بی‌توجهی به این قاره و نادیده گرفتن آن همراه بود. پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵، مهار گسترش کمونیسم در میان سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۸۹ در رأس اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا در آفریقا قرار گرفت. با فروپاشی دیوار برلین و تکیه زدن «جرج بوش» پدر بر کرسی قدرت، هیچ سیاست خارجی واضحی از سوی آمریکا در قبال قاره

آفریقا پدیدار نشد؛ قاره‌ای که به نظر می‌رسید با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی اهمیت خود را از نظر جغرافیایی از دست داده است.

پس از تکیه زدن جرج بوش بر کرسی قدرت، به تدریج سیاست مهار کمونیسم کنار رفته و جای خود را به سیاست «دیدگاه فراگیر» داد. بر اساس این سیاست، جرج بوش از سیاست مهار کمونیسم بسیار فراتر رفت. وی تلاش کرد تا جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی را در جامعه جهانی ادغام و به آنها کمک کند تا از همکاری‌های بین‌المللی بهره‌مند شوند. دولت جرج بوش همچنین تعریفی از مفهوم نظام بین‌المللی جدید ارائه کرد و در آن هیچ حد و مرزی برای هیمنه آمریکا قائل نشد. با این وجود، دولت بوش دیدگاه واضحی پیرامون نقش آمریکا در قاره آفریقا نداشت تا اینکه این چالش پس از روی کار آمدن بیل کلینتون در آمریکا در سال ۱۹۹۳ حل و فصل شد.

ویژگی‌های سیاست خارجی آمریکا در قبال آفریقا از ابتدای سال ۱۹۹۸ به صورت واضح پدیدار شد. در این زمان بود که رییس‌جمهور بیل کلینتون تلاش کرد تا شراکت جدیدی را میان آمریکا و آفریقا به وجود آورد. اهمیت قاره آفریقا در محاسبات امنیتی آمریکا به عوامل متعددی بازمی‌گردد؛ الف. عوامل مربوط به ایدئولوژی امنیتی و چندبعدی آمریکا؛ ب. عوامل مربوط به قاره آفریقا از جمله اینکه این قاره از ثروت‌های هنگفتی برخوردار است؛ ج. عوامل مربوط به رقابت میان قدرت‌ها در نظام بین‌المللی برای دستیابی به منابع موجود در منطقه به‌ویژه در شمال آفریقا و همچنین ارتباط این عوامل با پروژه‌های خاورمیانه‌ای به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم.

در شرایطی که دولت‌های آفریقایی درصدد رهایی از هیمنه قدرت‌های بزرگ بوده و تلاش می‌کنند در روابط کنونی و آینده خود با جامعه بین‌الملل نوعی موازنه قدرت را برقرار سازند، اهمیت تجدیدنظر قدرت‌های بزرگ در مواضع و نقش‌های تاریخی خود در سایه پدیدار شدن معادلات جدید در صحنه رقابت بین‌المللی به‌ویژه میان آمریکا، فرانسه و چین بر سر قاره آفریقا، حایز اهمیت به نظر می‌رسد.

## دو. انگیزه‌های توجه آمریکا به قاره آفریقا

هدف آمریکا از توجه به قاره آفریقا، مهار نفوذ قدرت‌های بزرگ است؛ قدرت‌هایی که در این قاره فرصت مناسبی برای سرمایه‌گذاری و بازار مهمی از منابع اولیه می‌بینند.

### الف) مهار نفوذ فرانسه و چین در قاره آفریقا

گرایش‌های جدید آمریکا و فرانسه در قبال آفریقا پس از جنگ سرد، رقابت جدی میان دو کشور را - هرچند به صورت خفیف - آشکار ساخت. این رقابت را می‌توان در جریان جنگ داخلی رواندا در سال ۱۹۹۴ به‌خوبی ملاحظه کرد. در آن زمان، نیروهای فرانسوی پیش از نیروهای دیگر کشورها وارد رواندا شده و شمار آنها نیز بسیار زیاد بود. همین مساله موجب شد تا رسانه‌های آمریکایی جنگ داخلی رواندا و نقش فرانسه در مجز ساختن «جونال هابیا ریمانا» رییس‌جمهور وقت این کشور به تسلیحات و تجهیزات جنگی را برجسته سازند.

علاوه بر این، نقش آمریکا در ترسیم مجدد نقشه موازنه قدرت در منطقه «دریاچه‌های بزرگ» آفریقا با منافع فرانسه هم‌خوانی ندارد. با این وجود، طرف‌های آمریکایی و اروپایی در اتخاذ مواضع خود در قبال مسائل مربوط به آفریقا مقداری همکاری و هماهنگی با یکدیگر دارند.

پس از دخالت آمریکا در سومالی در سال ۱۹۹۲ و دخالت فرانسه در بحران رواندا، دو طرف به این نتیجه رسیدند که ماموریت حفظ صلح را بر عهده آفریقایی‌ها بگذارند. بر همین اساس، آمریکا، فرانسه و انگلیس در می‌۱۹۹۷ توافق کردند پیش‌نویس قطعنامه‌ای را در خصوص هماهنگی تلاش‌های بین‌المللی برای حفظ صلح در آفریقا به «سازمان ملل» و «سازمان وحدت آفریقا» ارائه دهند.

علاوه بر رقابت میان آمریکا و فرانسه در آفریقا، سیاست جدید ایالات متحده بر مهار نفوذ روزافزون چین در آفریقا تکیه دارد؛ زیرا چین از درخواست‌های مکرر مقامات آفریقایی از این کشور برای فعالیت در شرق آفریقا نهایت بهره را می‌برد. کشورهای آفریقایی برای رهایی از بند محدودیت‌های سیاسی و اقتصادی که اروپا و آمریکا به آن تحمیل کردند، از چین برای فعالیت در شرق آفریقا دعوت به عمل آوردند. نفوذ چین در زمینه پروژه‌های نفتی و همچنین پروژه‌های زیرساختی در بسیاری از نقاط آفریقا کاملاً آشکار شده است. از همین روی، برخی از دولتمردان ذی‌نفوذ آمریکایی و همچنین مراکز پژوهشی - مطالعاتی راهبردی از گسترش نقش چین در آفریقا به شدت ابراز نارضایتی کردند. نفوذ چین در آفریقا تا جایی پیش رفت که سال ۲۰۰۶، سال «چین در آفریقا» نام گرفت. در همین سال بود که رییس‌جمهور و نخست‌وزیر چین به آفریقا سفر کرده و کنفرانس سران دو کشور نیز در پکن برگزار شد.

## ب) تمایل برای بهره‌مندی از برکات آفریقا

قاره آفریقا دارای یک موقعیت جغرافیایی استراتژیک بوده و مساحت آن از ۳۰۱۹۰ میلیون کیلومتر مربع فراتر می‌رود. این قاره بزرگ‌ترین ذخایر از ثروت‌ها و معادن استراتژیک را در اختیار دارد. از میان ۵۰ معدن مهم در جهان، ۱۷ معدن با ذخایر بسیار زیاد تنها در آفریقا قرار دارد. قاره آفریقا همچنین میزان بسیاری از ذخایر بوکسیت، فروکروم، کبالت، الماس، طلا، منگنز، فسفات، فلزات پلاتین، تیتانیوم و واندیوم را در اختیار دارد. بر همین اساس، بسیار ضروری بود که راهبرد فراگیر ایالات متحده قاره آفریقا را نیز دربرگیرد، به‌ویژه اینکه این قاره علاوه بر مزایای فوق از ثروت نفت و گاز نیز برخوردار است؛ چراکه آخرین منطقه در جهان محسوب می‌شود که ذخایر بسیار زیاد نفت و گاز در آنجا وجود دارد. کارشناسان حجم نفت آفریقا را هشت تا نه درصد حجم کل ذخایر نفت جهان که برابر با ۱۰۰ میلیارد بشکه نفت خام است، برآورد می‌کنند. میدان‌های نفتی آفریقا در بسیاری از کشورهای این قاره و سواحل غربی آن قرار داشته و استخراج نفت از این میدان‌ها به راحتی و در سریع‌ترین زمان ممکن امکان‌پذیر است. علاوه بر این، امکان انتقال آسان نفت خام استخراج شده از چاه‌های نفتی آفریقا به کشتی‌های نفت‌کش وجود دارد. روند تصفیه و پالایش نفت‌ها در همین کشتی‌ها انجام می‌شود، به‌گونه‌ای که پس از این اقدام می‌توان از فراورده‌های آن استفاده و یا آنها را صادر کرد.

نفت آفریقا اهمیت راهبردی بسیاری برای ایالات متحده آمریکا دارد، به‌گونه‌ای که این کشور از دهه ۵۰ قرن گذشته اقدام به واردات نفت از آفریقا کرده است. بسیاری از گزارش‌های رسمی و پژوهش‌های غیررسمی حاکی از این اهمیت هستند. دیک چینی، معاون رییس‌جمهور آمریکا در سال ۲۰۰۱ گزارشی را در خصوص سیاست ملی این کشور در قبال انرژی منتشر و در آن تأکید کرد: «آفریقا یکی از مهم‌ترین منابع نفت و گاز را در اختیار دارد که این منابع به سرعت در حال رشد هستند.» والتر کانستینر، معاون وزیر خارجه آمریکا در امور آفریقا، نیز در فوریه ۲۰۰۲ گفته بود: «نفت آفریقا به یکی از منافع استراتژیک ملی آمریکا تبدیل شده است.» علاوه بر این، جرج بوش پسر طی یک سخنرانی در سال ۲۰۰۶ از تصمیم ایالات متحده آمریکا برای توقف واردات ۷۵ درصد از نفت خاورمیانه و تامین این میزان از منابع جایگزین در سال ۲۰۲۵ خبر داده بود.

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکا شناسی، اسراییل شناسی، سال هفدهم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۵

در همین راستا، تعداد زیادی پژوهش و گزارش رسانه‌ای و دانشگاهی پیرامون اهمیت بسزای نفت آفریقا برای ایالات متحده آمریکا انجام شده است. کمپانی نفتی «شورون تکزاکو» در سال ۲۰۰۲ رسماً اعلام کرد که این کمپانی پنج میلیارد دلار در آفریقا سرمایه‌گذاری کرده است و طی ۱۰ سال آینده نیز میزان سرمایه‌گذاری آن در این قاره به ۲۰ میلیارد دلار خواهد رسید؛ اقدامی که حاکی از توجه روزافزون آمریکا به قاره آفریقا و تمایل این کشور برای سیطره بر منابع موجود در آنجا بود.

با وجود تاثیرپذیری آشکار تصمیم‌گیران عرصه سیاست خارجی آمریکا از عامل نفت و بازتاب این تاثیرپذیری در سیاست‌های واشنگتن در قبال قاره آفریقا که به تهدیدی جدی برای حاکمیت ملی و سلامت منطقه‌ای آمریکا تبدیل شده بود، واشنگتن همواره تلاش کرد تا این مساله را رد کند. به عنوان مثال، کولن پاول، وزیر خارجه اسبق آمریکا، در سال ۲۰۰۲ در جریان یک نشست مطبوعاتی در جنوب آفریقا هرگونه تلاش ایالات متحده برای سیطره بر نفت آفریقا را رد کرده و گفت: «ایالات متحده آمریکا در آفریقا هدفی جز اثبات دوستی خود به این قاره و ارایه کمک به ملت‌های نیازمند آن ندارد.»

اما این اظهارات چیزی جز نوعی دیپلماسی نیست. واقعیت این است که ایالات متحده آمریکا نسبت به مساله نفت آفریقا بسیار حساس شده است و به همین دلیل از به‌کارگیری هیچ ابزاری - صرف نظر از مشروعیت داشتن آن - برای تسلط بر این منبع راهبردی و حیاتی فروگذار نمی‌کند؛ منبعی که در زمینه صنعت و حمل و نقل در آمریکا «اکسیر زندگی» محسوب می‌شود.

### مرحله پس از ۱۱ سپتامبر و متغیرهای راهبردی جدید

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر به دلیل تغییرات بسیار زیادی که در گرایش‌های سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا اتفاق افتاد، قاره آفریقا اهمیت بسزایی در برنامه‌های راهبردی این کشور پیدا کرد.

### یک. مواجهه با تهدیدات تروریستی جدید

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، توجه ایالات متحده آمریکا به آفریقا در زمینه‌های سیاسی و نظامی بیش از پیش عمیق‌تر شد. سفر کولن پاول، وزیر خارجه اسبق آمریکا، به آفریقا در سپتامبر

۲۰۰۲، سفر رییس جمهور جرج بوش پسر به سنگال، نیجریه، اوگاندا و بوتسوانا در ژوئن ۲۰۰۳ و همچنین سفر چارلز والد، فرمانده نیروهای آمریکایی، به ۱۰ کشور آفریقایی به‌خوبی مؤید توجه روزافزون آمریکا به آفریقا بود. اما رویداد مهم‌تر، مشارکت غیرمستقیم آمریکا در عملیات نظامی چهار کشور ساحلی مالی، چاد، نیجریه و الجزایر علیه گروه سلفی جهادی در مارس ۲۰۰۲ بود. تمامی این نشانه‌ها برای اولین بار مقدمه برگزاری یک نشست سری در ۲۳ و ۲۴ مارس ۲۰۰۴ در مرکز فرماندهی ارتش آمریکا در اشتوتگارت آلمان را فراهم آورد. مساله همکاری نظامی در زمینه مبارزه همه‌جانبه با تروریسم به‌ویژه در منطقه ساحلی میان مغرب و آفریقای سیاه و همچنین میان مناطق نفتی در شمال و خلیج گینیا محور این نشست بی‌سابقه را که جزئیات آن همچنان پنهان مانده است، تشکیل می‌داد. در این نشست هفت دولت آفریقایی از جمله چاد، مالی، موریتانی، مغرب، نیجر، سنگال، الجزایر و تونس شرکت کردند.

پیشتر چند روزنامه با انتشار گزارش‌هایی فاش کرده بودند که پس از مخالفت مغرب و الجزایر، موریتانی با تأسیس یک پایگاه نظامی آمریکایی در خاک خود موافقت کرده است. این روزنامه‌ها اعلام کردند پایگاه جدید آمریکا در موریتانی همچون پایگاه «العدید» در قطر، تدارکاتی خواهد بود و به نیروهای آمریکایی این امکان را می‌دهد که حضور مؤثرتری در نبرد علیه تروریسم در ساحل آفریقا داشته باشند. در سال ۲۰۰۸ حدود ۲۰۰ سرباز آمریکایی در شمال موریتانی به‌ویژه در شهر «أطار» مستقر شدند، اما کمی پس از کودتا علیه رییس‌جمهور ولد الشیخ عبدالله، موریتانی را ترک کردند. گروه تروریستی القاعده و شاخه‌های فرعی آن در برخی کشورهای شمال آفریقا بسیار فعال شده و پس از ایجاد هرج و مرج، در منطقه «آفریقای جنوب صحرا» نفوذ کردند. در همین هنگام، نشانه‌های گسترش تدریجی تروریسم از شمال مالی و نقاط دیگر منطقه «ساحل» تا منطقه شمال آفریقا و سومالی در شرق این قاره آشکار شد. عوامل ایجاد ناامنی با هدف تضعیف کشورهای آفریقایی، راه انداختن جنگ‌های داخلی بر سر قدرت و گسترش نظامی‌گری، در منطقه ساحل استقرار یافتند. علاوه بر این، به‌دنبال پیرنگ شدن حضور گروه‌های قاچاق تسلیحات و مواد مخدر، گسترش اقدامات تروریستی و بروز نشانه‌هایی مبنی بر تلاش القاعده برای برپایی امارت اسلامی در منطقه ساحل، موجی از ناامنی را در این منطقه به‌وجود آمد.

## دو. فرماندهی نظامی آمریکا در آفریقا

از آنجایی که آمریکا به‌ویژه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در نزد افکار عمومی جهان این‌گونه وانمود کرد که توجه آن به قاره آفریقا به علت وجود تهدیدات امنیتی و در رأس آنها تهدید تروریسم در این قاره است، بنابراین به منظور پیشبرد اهداف خود رویکرد امنیتی را در قبال تمامی کشورهای آفریقایی اتخاذ کرد؛ رویکردی با جنبه کاملاً نظامی در خصوص فرماندهی نظامی ویژه در آفریقا که به «آفریکام» (AFRICAM) معروف است.

ژنرال جیمز جونز، فرمانده پیمان نظامی آتلانتیک (ناتو)، در مارس ۲۰۰۳ طی یک سخنرانی گفت: «آمریکا دیگر نمی‌تواند از آنچه که در آفریقا رخ می‌دهد، دور ایستاده و از طرفی نیروهای آمریکایی هم دیگر قادر نیستند از طریق دریا تحولات این قاره را رصد کنند، بنابراین وقت آن رسیده که این نیروها وارد مناطق وسیع صحرایی شوند؛ جایی که به مرکز ارتکاب انواع جنایت‌ها و قاچاق تسلیحات و مواد مخدر تبدیل شده است.» وی همچنین اعلام کرد: «کشورهای واقع در منطقه ساحل آفریقا توانایی مقابله با اشرار و غلبه بر آنها را ندارند.» علاوه بر این، کلودیا ایناسیو، رییس دفتر دیپلماسی عمومی و مسئول امور مربوط به آفریقا در وزارت خارجه آمریکا، نیز گفته بود: «پس از ۵۰ سال، وزارت دفاع آمریکا با تأسیس مرکز فرماندهی نظامی به منظور پاسخ‌گویی به نیازهای امنیتی آفریقا، به اهمیت استراتژیک این قاره پی برده است. لزومی ندارد تعامل ما با قاره آفریقا از طریق فرماندهی اروپا، فرماندهی مرکزی و فرماندهی اقیانوس آرام صورت پذیرد.»

ایالات متحده آمریکا در توجیه تأسیس پایگاه نظامی در آفریقا، این اقدام را به مسائل مربوط به بوروکراسی (دیوان‌سالاری) ارتباط داده و بر این باور است که تقسیم وظایف و ماموریت‌ها در قاره آفریقا میان سه فرماندهی نظامی روند حل‌وفصل بحران‌ها و تهدیدات امنیتی این قاره را با مشکلات فراوان مواجه می‌سازد. علاوه بر این، آمریکایی‌ها معتقدند با توجه به اینکه خاورمیانه و آفریقا در حال حاضر کانون اصلی بسیاری از بحران‌های جهانی محسوب می‌شود، این منطقه نیازمند یک فرماندهی ویژه است. این در حالی است که برخی معتقدند آمریکا با تشکیل فرماندهی نظامی ویژه در آفریقا اهداف دیگری به غیر از حفظ امنیت این قاره را در سر می‌پروراند و درصدد است تا ضمن استفاده از منابع این قاره به‌ویژه منابع نفتی، همان‌گونه که گفته شد نفوذ قدرت‌های

بزرگ دیگر مانند فرانسه در آنجا را مهار کند.

پس از تصویب طرح تشکیل فرماندهی نظامی ویژه آمریکا در آفریقا توسط کنگره، جرج بوش پسر، رییس جمهور سابق آمریکا در فوریه سال ۲۰۰۷ رسماً اجرایی شدن این طرح را اعلام کرد. فرماندهی نظامی آمریکا تمامی دولت‌های آفریقایی به جز مصر را دربر گرفت؛ کشوری که تحت نظر فرماندهی مرکزی باقی ماند. پس از چندین تلاش ناکام برای استقرار مقرر فرماندهی آمریکا در شمال آفریقا یا یکی از دولت‌های ساحلی، مقرر آن در نهایت در اشتوتگارت آلمان قرار گرفته و در اکتبر ۲۰۰۸ به فرماندهی ژنرال ویلیام وود، فرمانده نیروهای آمریکایی در اروپا (EUCOM)، رسماً آغاز به کار کرد. ویلیام وود گزارش‌های خود در خصوص اقدامات انجام گرفته در مقرر فرماندهی آمریکا را به وزیر دفاع این کشور و وزیر دفاع نیز به رییس جمهور ارجاع می‌داد.

۱۳۵

تریزا ویلان، معاون وزیر دفاع آمریکا در امور آفریقا، در نهم فوریه ۲۰۰۷ در سخنانی تصریح کرد: «انگیزه آمریکا از تشکیل فرماندهی نظامی در آفریقا، اهمیت بسزای این قاره بود.» وی افزود: «فرماندهی نظامی ویژه در آفریقا مسیر همکاری‌های نظامی میان آمریکا و دیگر دولت‌های آفریقایی را هموار ساخته و در هماهنگی میان وزارت دفاع آمریکا و نیروهای آمریکایی و غیرآمریکایی مستقر در آفریقا بسیار مؤثر است.»

ماموریت رسمی و اعلام‌شده فرماندهی نظامی ویژه در آفریقا برقراری امنیت در این قاره از طریق برنامه‌های نظامی، فعالیت‌های تحت نظارت نهادهای نظامی و همچنین اجرای سلسله‌عملیات دیگری است که از سیاست خارجی آمریکا حمایت می‌کند؛ سیاستی که پایه‌های آن بر ایجاد یک محیط اجتماعی و اقتصادی امن و باثبات در قاره آفریقا استوار است. وزیر دفاع آمریکا در سال ۲۰۰۸ موافقت خود با اجرای این ماموریت را اعلام کرد. دولت ایالات متحده می‌گوید که هدف از تشکیل فرماندهی نظامی ویژه آمریکا اداره امور امنیتی قاره آفریقا توسط ارتش این کشور و یا تأسیس پایگاه‌های نظامی بزرگ در این قاره نبوده و تنها به منظور ایجاد مقرر اصلی برای کارکنانی است که ماموریت آنها هماهنگی در زمینه حمایت‌هایی است که دولت‌های آفریقایی و نهادهای منطقه‌ای موجود در آن مانند «نیروی فوق‌العاده آفریقا» را در برقراری امنیت و حل و فصل فوری بحران‌ها قدرتمندتر می‌سازد. افزون بر آن، واشنگتن اعلام کرد که فرماندهی نظامی

ویژه آمریکا در بسیاری از همکاری‌ها با دولت‌های مختلف قاره آفریقا مشارکت خواهد داشت تا بدین ترتیب وزارت دفاع آمریکا بتواند از طریق هماهنگی با نهادها و دیگر آژانس‌های دولتی آمریکایی، بر تاثیرگذاری این همکاری‌ها بیفزاید.

در جریان تحولات بعدی، پس از تکیه زدن باراک اوباما بر مسند ریاست جمهوری آمریکا، وزارت دفاع این کشور (پنتاگون) اعلام کرد که با توجه به مخالفت مقامات کشورهای آفریقایی با تأسیس مقر فرماندهی مرکزی در آفریقا و ناکامی آمریکا در جلب رضایت آنها، واشنگتن در زمینه تأسیس این مقر همچون مقر فرماندهی مرکزی در خاورمیانه تجدید نظر می‌کند. روزنامه کریستین ساینس مانیتور به نقل از یک مقام آمریکایی در وزارت دفاع این کشور نوشت: «تلاش‌های واشنگتن برای زدودن شکوک و شبهات کشورهای آفریقایی در زمینه تشکیل مقر فرماندهی مرکزی در این قاره با ناکامی مواجه شد.» منابع دولتی آمریکایی نیز اعلام کردند که واشنگتن به صورت موقت از اجرای پروژه احداث مقر فرماندهی مرکزی در آفریقا دست کشیده و از تصمیم خود مبنی بر بین‌المللی ساختن ایده فرماندهی نظامی ویژه در آفریقا به‌عنوان یک فرماندهی با رهبری چندگانه که متشکل از نهادهای مختلفی بوده و مأموریت‌های نظامی و غیرنظامی را به دوش می‌کشد، عقب‌نشینی کرده است. از جمله نشانه‌های عقب‌نشینی آمریکا در این زمینه، اقدام دولت این کشور در کاهش بیش از ۳۰ درصد بودجه تعیین شده برای تحقق این مهم در سال ۲۰۰۹ محسوب می‌شود. با وجود اعلام این عقب‌نشینی، برخی از فرماندهان نظامی آمریکا بر عزم خود برای اجرایی ساختن این پروژه در آینده به‌دلیل اهمیت بسزای آن در تثبیت نفوذ نظامی این کشور تاکید کردند. این عقب‌نشینی در راستای کنار گذاشتن برخی از برنامه‌ها، اهداف و نقشه‌های به میراث مانده از دولت جمهوری خواه پیشین آمریکا به رهبری جرج بوش پسر و نومحافظه‌کاران دولت وی برای باراک اوباما، رییس‌جمهور فعلی، انجام شد.

انتخاب باراک اوباما به عنوان رییس‌جمهور آمریکا موجب تغییر چهره این کشور در جهان به‌صورت عام و در قاره آفریقا به صورت خاص شد. باراک اوباما در اولین سفر خود به قاره آفریقا به کشور غنا سفر کرد؛ کشوری که به در اختیار داشتن ذخایر نفتی زیاد معروف است. سخنرانی اوباما در غنا را می‌توان متشکل از یک طرح چندجانبه شامل حمایت از دموکراسی، تحقق رشد

اقتصادی، حل و فصل منازعات مسلحانه و ادامه همکاری نظامی مشترک دانست. بنا به گفته اوباما این طرح با هدف به فراموشی سپردن سیاست‌های دولت پیشین آمریکا مطرح شد.

خطرات و چالش‌های پیش روی قاره آفریقا، ایالات متحده آمریکا را بر آن داشت تا در راهبردهای خود در قبال کشورهای این قاره تجدید نظر کند. بر همین اساس، دولت جدید آمریکا به ریاست باراک اوباما گروهی از افراد را برای همکاری برگزید که از نقش جدید این کشور در جهان به دور از سیاست‌های سلطه‌طلبانه دولت جرج بوش پسر حمایت می‌کنند. دولت اوباما بر این باور است که ایجاد تغییر اساسی در سیاست خارجی به دیپلماسی در مقابل گزینه نظامی فرصت بیشتری داده و همکاری‌های چندجانبه با طرف‌های مختلف نیز به ایالات متحده در حل و فصل منازعات بین‌المللی کمک می‌کند. گرایش‌های جدید دولت اوباما ناشی از درک وی از دشواری‌ها و پیچیدگی‌هایی سیاست خارجی ایالات متحده از قرن ۲۱ و همچنین حماقت دولت سابق در پی‌گیری راهبرد واکنش‌گرای درست مانند راهبرد آمریکا پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ است. همین راهبرد واکنش‌گرا موجب بروز بسیاری چالش‌ها و تهدیدات شده و منافع آمریکا در بسیاری از کشورهای آفریقایی را با مخاطره جدی مواجه ساخت. بدین ترتیب دولت اوباما در اندیشه یافتن راه کارهای دیپلماتیک به جای راهبردهای بلندپروازانه و ماجراجویانه فرو رفت.

آنچه که تمایل دولت آمریکا به ریاست باراک اوباما برای عقب‌نشینی از تأسیس پایگاه نظامی در قاره آفریقا و یا گرایش آن به کاهش استفاده از این پایگاه برای دخالت نظامی در این قاره را اثبات می‌کند، عدم دخالت واشنگتن در حل و فصل بسیاری از منازعات نظامی، مانند تحولات مالی پس از کودتای نظامی سال ۲۰۱۲ در این کشور است. عدم دخالت آمریکا در مالی این زمینه را برای فرانسه هموار کرد تا به منظور بازگرداندن آرامش و امنیت به این کشور دست به اقدام نظامی در آن بزند.

برخی از دولت‌های آفریقایی تلاش کردند تا از شیوه «آفریکام» به منظور ارایه پیشنهاد راه کارهای نظامی برای حل و فصل مشکلات داخلی استفاده کنند. مالی بهترین نمونه برای این مساله محسوب می‌شود. دولت مالی به جای یافتن راه کاری برای مناطق شمالی ملتهب کشور که ساکنان آن حدود ۱۵ سال خواستار برقراری حکومت خودمختار بوده و جامعه بین‌المللی نیز از

خواسته آنها حمایت می‌کرد، با مجوز آمریکا و فرانسه از اوایل سال ۲۰۰۴ به بهانه مقابله با حضور احتمالی القاعده و هم‌پیمانان آن در مناطق شمالی، تلاش خود برای تسلط بر این مناطق را آغاز کرد. به همین منظور، ارتش مالی تحت آموزش نظامی و حمایت اطلاعاتی قرار گرفت، به طوری که نظامی‌گری بار دیگر در شمال این کشور گسترش یافته و موجب ناامیدی قبایل «طوارق» از تحقق مطالبات مشروع خود شد؛ مساله‌ای که پیامدهای وخیمی به دنبال داشت.

گسترده شدن دامنه شورش قبایل «طوارق» که چند دهه به طول انجامید، به کودتای نظامی سربازان مناطق جنوبی درست یک ماه پیش از برگزاری انتخابات در مالی، منجر شد. در روز ۲۱ مارس ۲۰۱۲ گروهی از نظامیان مالیایی پس از سیطره بر «باماکو» پایتخت کشور و سرنگونی رییس‌جمهور حامادو تومانی بر مسند قدرت تکیه زدند. این کودتا به فرماندهی سروان آمادو سانگو و به دنبال نادیده گرفتن مطالبات ارتش توسط دولت انجام شد. وی بارها از ارتش درخواست کرده بود تا دوستانش در شمال کشور را برای مبارزه با طوارق، گروه‌های اسلامی مسلح و مردان تا دندان مسلح حامی رژیم معمر القذافی مسلح سازد. شورشیان طوارق پس از این کودتا فرصت را غنیمت شمرده و در روز ۲۳ مارس بر شهر آنفیس واقع در شاهراه میان شهرهای جاو و کیدال مسلط شدند. آنها برای تسلط بر آنفیس، از خالی بودن شهر از نیروهای دولتی و سرگرمی آنها به تنش‌های باماکو نهایت بهره را بردند. آنها همچنین برای اشغال چند پایگاه خالی از نیروهای دولتی به سمت جنوب پیشروی کرده و بدین ترتیب مالی به دو بخش تجزیه و تقسیم شد.

گسترش شورش‌ها در مالی در نتیجه دخالت نیروهای آفریکام در لیبی و هماهنگی آنها با ناتو در عملیاتی که در نهایت به سرنگونی معمر قذافی منجر شد، اتفاق افتاد. این دخالت همچنین موجب شد تا بسیاری از شورشیان طوارق که در صفوف ارتش لیبی بودند و یا کسانی که در این کشور زندگی می‌کردند، فرار را بر قرار ترجیح داده و به صورت کاملاً مسلح به شمال مالی بازگردند. آنها به قبایل طوارق که از وضعیت خود در طول چند دهه به شدت ناراضی بودند، پیوستند. با وجود سخنان بسیاری که در خصوص نقش محوری نیروهای آفریکام به‌ویژه در زمینه مبارزه با تروریسم در کشورهای ساحل آفریقا از جمله مالی گفته می‌شود، اما این نیروها هیچ نقشی در حل و فصل بحران این کشور ایفا نکردند.

ژنرال کارتر هام، فرمانده نیروی‌های نظامی آمریکا در آفریقا (آفریکام)، در ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۲ تاکید کرد: «آمریکا در مالی حضور نظامی نخواهد داشت.» وی در ادامه افزود: «ایالات متحده آمریکا پس از مشخص شدن نتایج رایزنی‌ها درباره مالی در شورای امنیت، راه‌کارهای کمک‌رسانی به این کشور را بررسی می‌کند.» هام همچنین در یک نشست مطبوعاتی در مقر سفارت آمریکا در پایتخت الجزایر گفت: «حل‌وفصل منازعات در شمال مالی از طریق حضور نظامی آمریکا در آنجا حاصل نخواهد شد.» وی با بیان اینکه راه حل سیاسی یا دیپلماتیک تنها راه‌کار برون‌رفت از بحران شمال مالی است، اظهار داشت: «موانعی در مسیر تحقق صلح در شمال مالی وجود دارند که از جمله آنها عدم وجود یک قدرت مشروع و لزوم برآورده ساختن انتظارات ساکنان است.» هام در ادامه گفت: «وجود گروه‌های تروریستی در شمال مالی وضعیت را پیچیده‌تر کرده است، با این وجود راه‌کار حل‌وفصل منازعات در دست دولت مالی و بازیگران منطقه‌ای است.»

در میان این بهبوهه، فرانسه در اقدامی برای فرار روبه جلو در ۱۱ ژانویه ۲۰۱۳ عملیات نظامی در مالی را آغاز کرد. در واقع پاریس پس از مشاهده مخالفت آمریکا با عملیات نظامی در مالی دست به اقدام نظامی در این کشور زد. آمریکا بر اساس دیدگاه الجزایر مبنی بر اینکه دخالت نظامی در مالی بیش از آنکه نتایج مثبت داشته باشد، عواقب وخیمی به‌دنبال خواهد داشت، به‌دنبال راه‌کار سیاسی برای این مساله بود. دخالت فرانسه در مالی به هیبت نیروهای فرانسوی در آفریقا مربوط می‌شد، زیرا طی دوران گذشته این سیاست پاریس (اقدام نظامی) با چالش جدی مواجه شده بود و این‌طور به نظر می‌رسید که فرانسه دیگر قادر به دفاع از منافع خود و حمایت از هم‌پیمانانش نیست.

مالی از کشوری با اکثریت مسلمان به صحنه نبرد و درگیری تبدیل و به دو جز تقسیم شد؛ مساله‌ای که مسیر را برای دخالت نظامی فرانسه و به‌دنبال آن دخالت نظامی نیروهای آفریقایی فراهم آورد. تمامی این تحولات از ورود دولت مالی به عرصه سیاست‌های آمریکا پیرامون «امنیت و توسعه» و همچنین سیاست «مبارزه با تروریسم» نشأت گرفتند؛ سیاستی که موجب شد تا دولت مالی با نیروهای آفریکام همکاری کرده و در نتیجه زندگی سیاسی در این کشور به درگیری‌های نظامی تبدیل شود.

## نتیجه‌گیری

بحران مالی موجب شد تا ایالات متحده آمریکا از اجرای ماموریت‌هایی که از مدت‌ها قبل برعهده نیروهای آفریکام نهاده شده بود، عقب‌نشینی کند. از همین روی، نگرانی کشورهای آفریقایی نسبت به هدف اصلی آمریکایی‌ها برای استقرار نیروهای آفریکام در یکی از این کشورها بیشتر شد تا جایی که همه آنها با حضور آفریکام در خاک خود مخالفت کردند. بحران مالی اثبات کرد که نیروهای آفریکام به‌دنبال حل‌وفصل مشکلات متعدد کشورهای آفریقایی نیستند، بلکه برعکس آنها خود جزیی از مشکل هستند. این بحران همچنین نشان داد که هدف آمریکایی‌ها از تشکیل نیروی نظامی در آفریقا تمایل آنها برای سیطره آنها بر تمامی مناطق جهان است.

۱۴۰